

نسخه بازار

ایرج افشار

می‌رود این کتاب البته

تا به بغداد و مصر و کلکته

۱

مأموریت کریستن سن دانمارکی برای خرید نسخه خطی*

آرتور کریستن سن (۱۸۷۵-۱۹۴۵) ایرانشناس نامور دانمارکی به مانند شرق شناسان دیگری که به سرزمین های شرقی سفر کرده است برای اغنای کتابخانه های کشورشان طبق دستوری که داشته در نخستین سفر خود به خرید کتاب های خطی پرداخته است و در سفرنامه زیبایی که ازو برجای مانده است درین باره می نویسد:

[...] پیش از سفر، کار دیگری را نیز می بایستی انجام می دادم و همانا فرستادن کتاب هایی بود که در تهران خریده بودم. قضیه از این قرار بود که بنیاد کارلسبرگ مقداری پول نقد برای خرید نسخه های خطی و کتاب های چاپ سنگی در اختیارم گذاشته بود که به کتابخانه دانشگاه اهدا شود و همزمان کتابخانه سلطنتی نیز به من نسخه های خطی با ارزش هنری (مینیاتور و غیره) سفارش داده بود و همین طور نسخه های خطی در باره کیش بهائی. وظیفه من برای کتابخانه سلطنتی از پیش معلوم و مشخص بود، می توانستم آزادانه برای کتابخانه دانشکده ادبیات کتاب انتخاب کنم. تصمیم گرفته بودم در درجه اول با خرید نسخه های خطی و کتاب های چاپ سنگی، مجموعه کتابخانه را از آثار کلاسیک ادبیات فارسی گسترش دهم و سپس به خرید نسخه های خطی در مورد مذهب شیعه پردازم. به نظر من طبیعی است که در باره مذهب رسمی ایران، تا حد امکان، در کتابخانه دانشگاه ما آثاری وجود داشته باشد، چون به لطف و همت مردانی مانند راسک^۱ و وسترگور^۲، ما بهترین مجموعه آثار در باره دین رسمی ایران باستان (ادبیات اوستا و پهلوی) را، که در دنیا یافت می شود، داشتیم.

بر پایه همین استدلال، در تهران به خرید کتاب پرداختم. در حال حاضر در ایران نسخه های خطی معمولی از کتاب های چاپ سنگی چندان گران تر نیست. حروفچینی فقط برای چاپ روزنامه ها، اعلامیه و پلاکارد و غیره به کار می رود. البته باید به سبک شرقی خرید کرد! هیچ گاه نباید وارد کتاب فروشی شد و سراغ نسخه های خطی را گرفت، چرا که کتاب فروش خیلی زود دستگیرش می شود که با یک ناشی سر و کار دارد، در نتیجه قیمت ها نیز سر به آسمان می زند. خیر، اول باید سراغ یکی دو کتاب چاپ معمولی را گرفت، کمی در مغازه گشت، با بی تفاوتی کتاب های مختلف را ورق زد تا به یک کتاب خطی مورد علاقه رسید یا این که کتاب فروش خود چنین کتابی را پیشنهاد کند. باید چیزی را انتخاب کرد، در باره اش فکر کرد، قیمت را پرسید و خود قیمتی پایین تر از سنجش خود از ارزش نسخه خطی پیشنهاد کرد. کتاب فروش قیمت خود را به مراتب بالاتر از ارزش واقعی پیشنهاد می کند، سپس آن قدر باید چانه زد تا در این میان به توافق رسید! ارزش نسخه های

* برگرفته از کتاب زیر:

آرتور امانوئل کریستن سن، فراسوی دریای خزر: سفرنامه... به ایران و ترکستان در آستانه جنگ جهانی. ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، علی آلفونه (تهران: طهوری، ۱۳۸۵)، ص ۱۱۹-۱۲۵.

۱ Rasmus Rask، راسموس راسک (۱۷۸۲-۱۸۳۲)، پژوهشگر و زبان شناس دانمارکی. - م.

۲ Niels Ludvig Westergaard، نیلس لودوی وسترگور (۱۸۱۵-۱۸۸۹)، خاورشناس دانمارکی. - م.

خطی یکسان نیست. بخشی بستگی به نایاب بودن، بخشی به صحافی، کیفیت کاغذ و زیبایی خطشان دارد، ولی باید توجه داشت، از آنجا که خطاطان کمتر علاقه‌ای به محتوای متن دارند، خط زیبا معمولاً متن خوبی در بر ندارد و بالاخره قدمت نسخه خطی نیز بر ارزش آن تأثیر می‌گذارد.

نسخه‌های خطی معمولی به خاطر محتوای شان خرید و فروش می‌شوند. اما، دستنوشته‌های تذهیب‌دار موضوع دیگری است و من خیلی زود متوجه شدم که برنامه‌ام برای خرید نسخه‌های خطی مینیاتوری برای کتابخانه سلطنتی عملی نیست. علاقه‌ارو پاییان هنردوست نخست متوجه جمع‌آوری فرش‌ها و سرامیک‌های قدیمی ایران شد. حالا، این علاقه متوجه نسخه‌های خطی تذهیب‌دار شده است و سوداگران شرقی فضای جدید گسترده‌ای برای فعالیت پیدا کرده‌اند. دستنوشته‌های مینیاتوری نیز، همچون فرش‌های گرانبهای کارگاه‌های عصر طلایی، که پیشتر به پاریس و لندن برده شده‌اند، از ایران ناپدید می‌شوند. به‌ویژه، چند سال پیش، پس از فروش یک قطعه مینیاتور جدا شده از یک دستنوشته، به قیمت افسانه‌ای در پاریس، سوداگری در این زمینه سرعت پیدا کرد. امروزه در تهران یک نسخه خطی با یک دوجین مینیاتور نسبتاً خوب، که چند صد سالی قدمت داشته باشد حدود هزار تومان، تقریباً پنج هزار فرانک ارزش دارد، که البته چنین نسخه‌هایی نایاب‌اند. اگر یک نسخه خطی قدیمی صد یا دویست تومان عرضه شود، به‌یقین تقلبی است. تولید مینیاتور و خط تقلبی خود صنعتی شده است. در این باره، روش‌های متفاوتی به‌کار برده می‌شود. برای مثال، یک خط قدیمی از شاعران کلاسیک را انتخاب می‌کنند. اگر در اول یا آخر کتاب، چند برگ خالی از جنس خود کتاب موجود باشد، از این برگ‌های کاغذ برای تهیه مینیاتورهای تقلبی استفاده و ماهرانه از شگرد مکتب‌های مینیاتور قدیم تقلید می‌کنند. سپس، این مینیاتورهای تقلبی را در جای مناسب کتاب جاسازی می‌کنند. بدین ترتیب که وسط یک برگ از نوشته‌های متن را در می‌آورند، و مینیاتورها را روی آن می‌چسبانند. دور تا دور برگ را، که معمولاً دولا به می‌شود، با رنگ‌های مینیاتور پنهان می‌کنند. پشت مینیاتور [تقلبی]، همان متنی که در کاغذ درآورده شده وجود دارد، با دقت از خط کتاب تقلید و نوشته می‌شود. البته متنی که مینیاتور جای آن را گرفته است از میان رفته و طبیعتاً خلأی در متن آن صفحه پیدا می‌شود. اما از آنجا که هر دو بیت – به طور معمول می‌شود گفت هر سطر در دستنوشته – یک واحد مستقل با یک معنای پایانی است، شناخت این کمبود حتی برای کسی که به زبان فارسی تسلط دارد آسان نیست. در هر حال این کار با تردستی بسیار انجام می‌شود، ولی آنکه از تقلب مینیاتور آگاه است طبیعتاً سرش کلاه نمی‌رود، اما خریدار ناشی به تله می‌افتد.

روش دیگر این است که از نسخه‌های خطی قدیم، مینیاتورها را جدا می‌کنند و هر برگ را جداگانه می‌فروشند و به جایش مینیاتورهای تقلبی می‌گذارند. روش دیگر این است که روی دستنوشته‌های قدیمی نقاشی می‌کنند و متن در زیر لایه‌های رنگ پنهان می‌شود. این روش این برتری را دارد که چسباندن تصویرهای تقلبی در حاشیه برگ به چشم نمی‌خورد. اما اگر برگ مینیاتور را زیر نور بگیرند، در جاهایی که لایه‌های رنگ نازک‌تر و رنگ آن روشن‌تر است، می‌توان خطوط متن را از دو سوی برگ دید که در زیر رنگ همدیگر را قطع می‌کنند. یک‌بار به من دستنوشته‌ای همراه مینیاتور عرضه شد که قیمت ارزانش نشان تقلبی بودن آن بود. اما چگونه تقلب کرده بودند، هرگز نفهمیدم. موضوع مینیاتور به یک داستان حماسی مربوط می‌شد، در حالی که دستنوشته درباره دستور زبان عربی بود!

کسانی که پول برای ولخرجی ندارند، فکر خرید نسخه‌های خطی مینیاتوری را نکنند. نوع دیگری نسخه‌های خطی تذهیب‌دار یافت می‌شوند که هنوز سوداگری در آن چنگ نینداخته است. از این رو، می‌توان آنها را به قیمت مناسب خریداری کرد. آنها را نسخه‌های خطی «سرلوح» می‌نامند، یعنی نسخه‌هایی که حاشیه تزئین شده دارند. گاهی با رنگ طلایی روی متن، که با ظرافتی زیبا و سلیقه کامل درست شده است، و گاهی در بالای موضوع اصلی یا برگ اول هر فصل. در برخی، این تذهیب تا حاشیه متن امتداد دارد و برگ متن

را مانند قابی از نقاشی اسلیمی و گل‌ها احاطه می‌کند، و گاهی تا وسط هر سطر متن کشیده می‌شود. اشکال گوناگونی یافت می‌شوند. در این زمینه نیز تقلب می‌کنند، اما کمتر و کشف آن به مراتب راحت‌تر است. من سعی خود را روی خرید نسخه‌های سرلوح برای کتابخانه سلطنتی متمرکز کردم.

از همان اول، خرید کتاب را با احتیاط بسیار شروع کردم. در یک کتاب‌فروشی در خیابان لاله‌زار، فهرست بخشی از نسخه‌های خطی، به زبان فارسی، آویزان شده بود، که برای فروش عرضه شده بودند. قیمت‌ها را هم در فهرست نوشته بودند و مسلماً برای عرضه به مشتری‌های بومی حساب شده بودند. براساس آن فهرست، اولین خریدهایم را انجام دادم. سپس، سید معلم یک کتاب‌فروشی در خیابان ناصریه را به من معرفی کرد، درست روبه‌روی ورودی بازار. او مردی شریف بود و چندان قصد غارت هم‌نوعان کافر خود را نداشت. سید نیز همراه من آمد. هر دو مان در مغازه او نشستیم، برایمان جای و قلیان سفارش داد. من عذر قلیان را با تشکر خواستم، ولی سید چند پُکی زد و آن را به کتاب‌فروش داد. سپس نگاهی به کتاب‌ها انداختیم و من تعدادی کتاب خریدم. وقتی کتاب‌فروش آنها را بسته‌بندی می‌کرد، یک نسخه خطی قرآن به زمین افتاد. او آن را با احتیاط از زمین برداشت، به لبان خود نزدیک کرد و بوسید، سپس آن را کنار بقیه قرار داد.

از آن پس، من بارها بدان کتاب‌فروشی رفتم و او هیچ‌گاه از فرستادن شاگرد خود به دنبال جای برای من دریغ نکرد. البته اینجا نیز، همچنان که رسم این سرزمین است، دادوستد بدون چانه زدن انجام نمی‌شد. اغلب، کتاب‌فروش شاگرد خود را با کتاب دنبال من می‌فرستاد. گذشته از این، طولی نکشید که دل‌ها هم راه خانه مرا پیدا کردند. به‌ویژه یک یهودی لوچ که هر روز با یک گونی نسخه خطی نزد من می‌آمد. او همیشه مرا خاطر جمع می‌کرد که به خاطر دوستی کتاب‌های خطی را به قیمتی نازل به من می‌فروشد! وقتی که من، نخست، یک سوم قیمت را به او پیشنهاد می‌کردم. اول به او بر می‌خورد، سپس قیمت را به‌طور قابل توجهی پایین می‌آورد و به خدا قسم می‌خورد که خود قیمت بیشتری برای نسخه‌های خطی داده است. آخر کار، من یک حداکثر قیمت پیشنهاد می‌کردم. پس از آن، با قاطعیت گونی خود را جمع می‌کرد و سرش را گره می‌زد و چند قدمی به سوی در می‌رفت. سپس روی بر می‌گرداند، بار دیگر سرگونی را باز می‌کرد و قیمت خود را کمی پایین‌تر می‌آورد. این بازی دو سه بار تکرار می‌شد تا به توافق می‌رسیدیم! چنین خریدی تقریباً یک ساعت طول می‌کشید. اوایل، او را زمانی می‌پذیرفتم که سید در نزد من بود، ولی خیلی زود تجربه کافی برای تجارت با او را به دست آوردم و از توانایی معامله خود زیاد هم ناراضی نبودم. یک روز هم دلال دیگری خواست یک نسخه خطی را، یک تومان گران‌تر از بهایی که به یهودی داده بودم بخرد! البته پیشنهاد آن دلال را نپذیرفتم....

۲

دستورالعمل دولت انگلیس برای خرید نسخه خطی*

ماده دهم دستورالعمل دولت انگلیس به سرگور اوزلی سفیر خود در دربار فتحعلی شاه قاجار که در سال ۱۸۱۴ به ایران آمد این بود:

«هرگونه کتب خطی و کمیابی را که به زبان فارسی و عربی بتوان به قیمت مناسب به دست آورد خریداری نمائید. به شما اختیار داده می‌شود در این راه مفید در حدود ششصد پوند طلا در سال خرج کنید و شما این‌گونه کتب خطی را باید با کمال دقت بسته‌بندی نموده و به وزیر امور خارجه ما بفرستید که ازین به بعد در بریتیش موزیوم یا در جایی که شما مناسب می‌دانید محافظت بشود...».

سرگور اوزلی پس از اتمام کار در ایران با محمولاتی که در آن کتاب‌هایی خطی بود به تغلیس می‌رسد ولی در یکی از شب‌های توقف در تغلیس سیل به چادری که محمولات سفیر در آنجا بود وارد می‌شود و آن نفائس را از میان می‌برد.

* مأخذ: فریدون زندفرد، سرگور اوزلی (تهران، ۱۳۸۶)، ص ۲۱۴-۲۱۵.

فروش کتاب خطی

عمادالسلطنه سالور در خاطرات روز ۲۹ مهر ۱۳۰۶ (خطی) که به دیدن امامزاده یحیی در آبادی کهنه گل ورامین رفته و کتیبه کاشی سال ۷۰۷ آنجا را دیده بوده است، با تأسف از این که این نوع آثار را می دزدند یا می فروشند نوشته است: «شاهنامه های خطی مصور بیست تومان و پنجاه تومانی سی قبل امروز، در دست اول دو هزار تومان و سه هزار تومان فروش می رود. آنها که نفیس تر بوده چه قیمت ها امروز می داشته. چند ماه قبل حضرت والا یک شاهنامه خطی به هزار و پانصد تومان فروختند و بروز نمی دادند که بعد معلوم شد. یعنی آقای عین السلطنه از وزارت فوائد عامه شنیده بود که در دست دوم و سوم همین طهران هفت هزار تومان خریده اند.»

همو در جایی دیگر از خاطراتش (۱۰ آذر ۱۳۰۶) در مورد نسخه های خطی که پدرش (عزالدوله) به مناسبت احتیاج پولی می فروخت نوشته است:

«از طرف حضرت والا پولی نرسید و کاغذی که مستشارالممالک [مباشر کارهای شاهزاده] نوشته بود علامت یأس بیشتر داشت. در حالی که هرچه کتاب خطی قیمتی دارند یک یک را می فروشند. به نظرشان نمی رسد که این کار خوبی نیست و اگر احتیاج دارند از املاک بی مصرف اگر بفروشند مناسب تر از این کتاب هاست. چون که ملک در ایران زیاد پیدا می شود ولی این کتاب ها دیگر پیدا نمی شود و هر سال بر قیمتش به واسطه کمیابی می افزاید.»

بهای کتابت و نسخه خطی در دوره محمدشاه

در کتاب «نامه هایی از ایران»^۱ نوشته چارلز و ادوارد برجیس (Burgess) دو برادر انگلیسی که در ایران به تجارت و امور نظامی اشتغال داشتند و سپس ادوارد به کارهای نویسندگی و نشر روزنامه دولتی منصوب شد - و ذکر آن دو در منابع آن روزگار و مخصوصاً در دوره ناصری مندرج است - نکته هایی درباره کتابت نسخه خطی و هزینه دستنویسی آن به شرح زیر آمده است:

(از تبریز ۱۰ ژانویه ۱۸۴۶)

فکر می کنم به شما گفتم که تابستان گذشته سفرهایی در چین را برای شاهزاده [بهمن میرزا] ترجمه کردم. حال قصد دارم به تهران بروم و داده ام تا نسخه تمیزی از کتابم را بنویسند و خیال دارم آن را به شاه هدیه کنم. می گویند او به این چیزها خیلی علاقه مند است و شاید چیزی در قبال آن نصیبم شود. می دانید که بیشتر کتاب ها در ایران خطی است و با آن که پانزده چاپخانه در تبریز وجود دارد کتب خطی با ارزشتر هستند.

کتابت یک کتاب با تذهیب آن بیست شلینگ هزینه برمی دارد در نتیجه می توانید تصور کنید که این کار در ایران خیلی ارزان است. حجم این کتاب به اندازه یک رمان است. (ص ۱۰۹-۱۱۰)

(از تهران ۲۷ مارس ۱۸۴۶)

کتاب چین خود را شخصاً تقدیم شاه کردم. او بزرگوارانه آن را پذیرفت... پس از آن یک بار وی را دیدم و آن هم برای چند دقیقه. نمی دانم این کتاب برای من فایده ای خواهد داشت یا نه! (ص ۱۱۴)

(از تبریز ۵ ژانویه ۱۸۴۷)

شاید از شنیدن این نکته تعجب کنی که حال در تبریز شانزده چاپخانه داریم و در تهران چاپخانه های بیشتری است. در حقیقت کتاب در ایران آن قدر ارزان شده که به حرفه نسخه نویس ها صدمه زده. البته هنوز نسخه های خوب ارزش خود را دارند و چندین نسخه از شاهنامه فردوسی (هومر ایرانی) وجود دارد که نمی توان به مبلغ کمتر از صد پوند خریداری کرد و اما نسخه چاپی آن را می توان با شش پنس خرید. (ص ۱۲۰)

^۱ ترجمه معصومه جمشیدی و حسین اصغرزاد. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۴.

فروش نسخه‌های خطی در استانبول و مصر

ابوالقاسم کسمائی (تبریز ۱۲۵۳ - تهران ۱۳۳۱)، از تاجر پیشگان که بعدها عضو اداره کل انحصار دخانیات بود در خاطراتی که از زندگی خود نوشته است جریان بردن نسخه‌های خطی متعلق به آقا حسن آقا یزدی (تاجر) را به استانبول و فروش نرفتن آنها را در خاطرات^۱ نوشته است. چون نمونه‌ای است از آنچه بر سر نسخه‌ها می‌آمده است نقل آن بی‌فایده نیست.

توضیح آنکه ابوالقاسم کسمائی، پدر دوست فاضل من آقای علی کسمایی - مترجم و نویسنده - بود و فتوکیبی نسخه خاطرات را ایشان به من التفات کرد.

* * *

آقا حسن آقا ده جلد هم کتاب‌های خطی مذهب کاغذ ترمه و قرآن که خودشان در طهران سال‌های پیش این ده جلد را در حراج کتابخانه مرحوم شاهزاده رکن الدوله به مبلغ هشتصد و چهل تومان ابتیاع فرموده بودند در جعبه‌ای بسته به بابل فرستادند. مرقوم فرمودند باید اینها را همراه خودتان ببرید استانبول. دویست تومان هم «تمر» کهنه باطله فرستاده‌ام بادکوبه به اداره ارباب کیخسرو تاجر پارسی. آنها را هم بگیرید ببرید بفروشید. هرچه صلاح بدانید ابتیاع و با پست بفرستید.^۲

معرفی حاج محمدعلی دلال اصفهانی

نامبرده را آقا تقی قاضی معرفی کرد. مردی بود به سن پنجاه، اهل اصفهان، مجرد. همسری اختیار نکرده بود. در سن هجده سالگی از راه تبریز به استانبول می‌آید. سال‌ها در دستگاه حاج محمدحسین جواهرفروش معروف اصفهانی بوده. بعد از فوت او به حرفه دلالی پرداخته و آن هم نه دلالی برای کارهای ایرانی‌ها، بلکه با اروپائی‌ها و ترک‌ها تماس داشت. بسیار آدم باشرف و باوجدانی بود. من کتاب‌ها، قرآن‌ها و تمرها را ارائه داده تقاضا کردم به فروش برساند و حق الزحمه بگیرد. بیان واقع را هم گفتم که امانت آقا حسن آقا یزدی است. شهرت نامبرده «صاحب» بود. از این به بعد همه جای تحریر خود «صاحب» خواهم نوشت.

صاحب اظهار داشت اگر مایل باشید ده جلد کتاب قرآن را ببریم پیش آقا سیدمحمد توفیق، مدیر مدرسه ایرانی‌ها او ببیند و با نظریه و توسط او به دربار سلطان محمد خامس، پادشاه عثمانی که بعد از خلع سلطان عبدالحمید خلیفه و سلطان عثمانی شده بود فرستاده شود. چون سه جلد قرآن‌ها خطی و مذهب است و یک جلد مثنوی به خط وصال بود با جلد و سرلوحه‌های مذهب و حافظ به خط آقا فتحعلی شیرازی^۳ و کلیات سعدی بدون جلد روغنی ولی مذهب و دو دانه مرقع بدون صورت تا به نظر سلطان برسانند شاید پسندش واقع شود و به قیمت خوب فروخته شود. بردیم در مدرسه به آقای توفیق مدیر نشان دادیم. خیلی تمجید از خط و تذهیب آنها کرد. قرار دادیم به قیمت پانصد لیره طلا به فروش برساند، صدی ده حق العمل بردارند. چمدان کوچک کتاب‌ها و قرآن‌ها را به توفیق دادیم و بدون آنکه نوشته‌ای بگیریم آمدیم. دو شب بعد من در خان والده حجره قاضی بودم آتش سوزی شد. به شدتی که تمام شهر، قسمت آسیای استانبول روشن شد. خبر آوردند محله سرکه جی سوخت و دبستان ایرانیان هم سوخت و خانه سید محمد توفیق مدیر دبستان هم سوخت. خانه‌های مردم، حمام‌ها، مسجدها سوخت. قاضی و دیگران هرچه به من اصرار کردند برخیزید برویم ببینیم خانه توفیق سوخته و آیا کتاب‌های شما هم سوخته یا خیر، جواب گفتم هرچه دیرتر بفهمم بهتر است.

^۱ خاطرات ابوالقاسم کسمائی، به کوشش ایرج افشار. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵.

^۲ همان، ص ۱۶۰.

^۳ این شخص «حجاب» تخلص می‌کرد.

چون سرمایه و هستی من و آقا حسن آقا همین کتاب‌ها بود. گفتم بیم و امید خود موجب تسلی خاطر من است. پس نرفتم. آن شب را به حالی که خواب نکردم به‌روز رسانیدم.

صاحب آمد گفت برخیز برویم ببینیم مدیر در چه حال است. برخاسته با صاحب رفتم. این پیر با تجربه آزموده بین راه به من گفت و نصیحت کرد اگر دیدی فکر مدیر به علت سوختن خانه‌اش مقلوب و حالش پریشان است مبادا پرسی آیا چمدان کتاب‌های من هم سوخت یا خیر. پرسیدم چرا نپرسم. گفت تو نمی‌دانی، به موقع خود جواب این حرف تو را خواهم داد. گفتم بسیار خوب اطاعت می‌کنم. من که اختیار مال را به شما دادم، اختیار جان من هم با شما است. همین که به خانه مدیر رسیدیم دیدیم آنجا توده خاکستر و دود شده. مدیر هم با چند نفر از کسان خود مشغول است زیر خاکسترها و چوب سوخته‌های سیاه شده تفتیش می‌کند و هر چه به دست می‌آید درمی‌آورند.

خود مدیر هم کتاب زیاد داشت که یکسره سوخته بود. صاحب شروع کرد به کمک و خدمت. به من آهسته گفت تو هم کمک کن. من مشغول شدم و زحماتی کشیدیم. اهالی و مردم محله سرکه‌جی بیچاره شده بودند. چون هزار باب خانه طعمه آتش شده بود و منزل برای اجاره کم شده بود. مردم در میدان‌ها چادر زده و با عائله و فامیل به یک وضع افسرده و دلخراشی زندگی می‌کردند. خلاصه صاحب برای مدیر، منزل کرایه‌ای در محله دیگری پیدا کرد. آنچه از اثاثیه مدیر به دست آمده بود به آن خانه جدید انتقال یافت. رفته رفته مدیر آسیاشی پیدا کرد و راحت شد.

صاحب از من هم غفلت نداشت. شب و روز مواظب روحیه و حال من بود. شام و ناهار با هم می‌خوردیم. بطور «اکنمی» و قناعت به‌گردش می‌برد و مشغولم می‌کرد. پندها می‌داد و بر عقل و دانشم می‌افزود. به خدا قسم از یک پدری مهربان‌تر بود. سرقلیان و ارخالق زری را هم من به ده لیره طلا فروختم و مخارج کردم. خرج من عبارت بود از ماهی یک لیره طلاکرایه یک بالاخانه در مهمانخانه رشادیه و دو لیره هم به رستوران پول شام و ناهار یک ماهه می‌دادم. دو لیره پول حمام و اصلاح و سیگار می‌شد. روی هم رفته در ماه پنج لیره طلای عثمانی که بیست و پنج تومان به پول ایران آن زمان بود خرج داشتم.

بعد از یک ماه روزی صاحب گفت برخیز برویم منزل مدیر. بین راه به من دستور داد راجع به کتاب‌ها تو حرفی مزن، بگذار من خودم با صورتی که می‌دانم تحقیق کنم. گفتم اطاعت می‌شود. وارد منزل مدیر شدیم نشستیم. صاحب صحبت از دوستی، وجدان، علو همت به میان آورد. گویا علم روان‌شناسی داشت. از مدیر پرسید شنیدم خانه شما و دبستان هر دو بیمه بوده. مدیر گفت بلی من هشتصد لیره از کمپانی گرفتم. برای دبستان هم هزار و دویست لیره.

صاحب گفت الحمدلله شادم فرمودید. همه چیز تازه به مد جدید، اثاثیه خانه برای خانم، خودم به امر شما باید خریداری کنم. در ضمن گفت البته می‌دانید کسمائی هم به امیدی به استانبول آمده باید با دل شاد به وطن خود برگردد و باید حضرتعالی روانه‌اش بفرمائید. آقای مدیر، کسمائی معرفت به مقام عالی شما ندارد. اجازه دهید من عنوان کنم. گفت آقای سید محمد توفیق همدانی از اقربای نزدیک مرحوم سید جلیل سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌باشند. در واقع کعبه مقصود ایرانیان هستند. من هم گفتم افتخار می‌کنم که ارادت و بندگی خدمت مدیر پیدا کرده‌ام و به همگنان خود از این حیث مباحثات خواهم نمود. مدیر فرمودند من هم دوستی شما را غنیمت دانسته و نهایت مسرورم که همیشه شما را زیارت کنم و خدمتی که از دستم برآید دریغ ننمایم. مطلب و صحبت به اینجا که رسید صاحب پرسید آقای مدیر چمدان کتاب‌های کسمائی هم یقین است در بیمه خود جنابعالی بوده. مدیر فرمودند مطمئن باشند که نسوخته و اولین چیزی که از خانه من بیرون آمد و از حریق نجات یافت چمدان کتاب‌های آقای کسمائی بود. یعنی آتش هنوز به کتابخانه من نرسیده بود که خانم یادآوری کرد که آقا صاحب این کتاب‌ها از ایران به امیدی اینها را برداشته از دریاها گذشته تا به استانبول رسیده. از آب خدا حفظ فرموده، هرگاه چمدان کتاب‌های او طعمه حریق شود خیلی ناگوار است. خانه ما بیمه شده

هشتصد لیره از کمپانی بیمه می‌گیریم ولی او با دست تهی چگونه به وطن خود می‌تواند برگردد. مال او را از این خانه بیرون ببرید و در محلی که دورتر از سرایت حریق باشد بسپارید که به دست خودش سلامت برسد. همان‌طور که به خانم الهام شده بود من چمدان کتاب‌ها را به دست گرفته بودم در دو سه کوچه‌ای دورتر از حدود حریق به دکان یک سلمانی مسلمان سپردم و گفتم محافظتش کند. بعد هم رفته گرفتم.

صاحب گفتم می‌شود کتاب‌ها را دید تا کسمائی کاملاً شما را بشناسد و قدری آسوده شود. مدیر گفتم الان می‌روم از اندرون می‌آورم. برخاست رفت تمام ده جلد را آورد. من و صاحب یکی یکی باز کرده تماشا می‌کردیم. قرآن‌ها را زیارت کردیم و روی سر گذاشتم. دود هم به آنها نرسیده بود.

از مدیر خیلی تشکر کردم. صاحب اظهار نمود حالا که این کتاب‌ها از دربار سلطان برگشت و معامله نشد و همه را خواستند یک صد لیره بخرند ندادیم و از حریق هم خدا نجات داد خوب است به خود صاحب مال بدهیم شاید در خارج خریداری پیدا شده به فروش برساند. مدیر گفتم گمان نمی‌کنم در استانبول اینها را به قیمت دلخواه بتوانید به فروش رسانید. گفتم بهتر آن است به مصر نزد آقای حاجی عبدالکریم تاجر گازرانی^۴ که از تاجر معروف محترم ایرانی است بفرستم و دستور بدهم در آنجا به هر قیمتی که از اصل میزان خریداری ضرر نکند بفروشند و پولش را برساند. صاحب گفتم کسمائی خودش با پست بیمه شده بفرستد. جنابعالی هم نامه‌ای به گازرانی مرقوم فرمائید بدهید ما بفرستیم. عجاله کتاب‌ها را می‌بریم و بعد خدمت شما می‌آئیم تا حسب اقتضا اقدام شود تا من از این مسئولیت بیرون آیم و آسوده خاطر گردم.

آقای مدیر گفتم نمی‌دانید در این مدت من چه کشیدم. باور کنید از خود کسمائی که صاحب کتاب‌ها می‌باشد بیشتر به فکر و خیال بودم و غصه این پیش‌آمد را داشتم. کتاب‌ها را دو قسمت کرد. پنج جلد را خود صاحب برداشت، پنج جلد هم به من داد. زیر بغل گرفته از مدیر خدا حافظی کردیم.

توی کوچه که رسیدیم صاحب به من گفتم کسمائی بدو بدو، زود از کوچه مدیر بیرون برویم. گفتم چرا. گفتم می‌ترسم بیاید باز به یک زبانی کتاب‌ها را از ما بگیرد. تو نمی‌دانی مدیر چه قوه بیانی دارد که هر کس باشد تسلیم می‌شود.

بین راه صاحب گفتم این که به شما توصیه می‌کردم در ابتدای آتش سوزی به مدیر راجع به کتاب‌ها اظهاری نکنید برای آن بود که در آن موقع ممکن بود به علت آلام روحی که عارضش شده بود به طمع خوردن کتاب‌ها یک دفعه بگوید سوخت. ما به هیچ وسیله نمی‌توانستیم ثابت کرده بگوئیم نسوخته. سندی هم که نداشتیم. دیدی چه حرف‌ها گفتم. او را بالا بردم، به عرش رسانیدم، مردش کردم تا بحمدالله به نتیجه رسیدیم. شانس تو بوده که فی الحقیقه کتاب‌ها را از حُسن نیت و زنش و تحریک او از خانه بیرون برده و امروز سالم به دست رسید. یا پول آقا حسن آقا حلال بوده که خداوند محافظت فرمود. اگر بنا شد به مصر نزد گازرانی بفرستیم باید مستقیم به اسم خود شما باشد و از پست قبض بیمه گرفته شود.

خلاصه پس از مذاکره بعدی با مدیر، کتاب‌ها را همراه نامه‌ای که به گازرانی معرفی کرد مستقیم با پست به مصر فرستادم. تصادف با ایام عزاداری ماه محرم و صفر کرد. از گازرانی تا سه ماه ابداً خبر نرسید. شب و روز من به انتظار گذشت. تمرها را هم به یک کمیسیونرچی اروپائی دادم و پاریس فرستاد. از آن هم خبری نرسید. من یکسره مستأصل شده بودم. قضایا را طهران به آقا حسن آقا نوشتیم. جواب خیلی مهربان نوشتند و به این شعر حافظ مرا به تسلیم و رضا پیشنهاد فرمودند:

به جدّ و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش به کردگار فرو هشته به مصالح خویش

من هم ساکت شدم. بعد از سه ماه کتاب‌ها از مصر برگشت. گازرانی نوشت اینجا زیادتر از یکصد لیره نخریدند. شما هم که اجازه فروش به این قیمت نداده بودید مرجوع شد. تمرها هم از پاریس آمد به کمیسیونر نوشته بودند اینها بدل است خریدار ندارد.

^۴ شاید کاررونی درست باشد.

صاحب مرا با کتاب‌ها برد در خیابان بکاوغلی به مغازه پارودو عتیقه‌فروش نشان دادیم. پارودو گفت خودم که خریدار نیستم چه از اینها بهترش دارم. قفسه کتاب را نشان داد با فردوسی نقاشی مصور برجسته چینی، کتاب‌های مصور گرانها، قرآن‌های خیلی عالی قدیم. واله شدیم و حیران. اقسام چیزهای عتیق از آن جمله خنجری دیدم کج فولاد دسته‌ای داشت یک پارچه عتیق سرخ، آن عتیق را استاد زبردست سر و گردن ازدها حکاکی کرده و ساخته بود. طوری صنعت به کار داشت کانه زنده و جاندار است.

از پارودو پرسیدیم بها چند است. گفت هزار لیره طلا می‌خرند نمی‌دهم. سه هزار لیره می‌گویم. در دنیا خنجر دسته عتیق یک پارچه به این ساختمان همین است که تعلق به سلاطین پیشین ایران داشته و از دوره ساسانیان است. بالاخره پارودو گفت برای کتاب‌های شما من یک مشتری جوان امریکایی دارم که از امریکا آمده. کتاب‌های خطی مصور و مذهب با جلدهای خوب را طالب است ولی نه به قیمت‌های گران. و الا خودم داشتم و دارم. بگذارید کتاب‌های شما اینجا بماند به او نشان می‌دهم. هر کدام را خواست معین نموده فردا ساعت نه صبح بیایید حضوراً معامله کنید. صدی ده هم من کمیسه^۵ از شما می‌گیرم. کتاب‌ها را گذاشتیم. قبض امانی موقتی داد. روز بعد با صاحب رفتم یک مثنوی با دو قرآن و یک مرقع خط عبدالرشید نستعلیق به یکصد و بیست لیره طلا خرید. شصت لیره مثنوی را، شصت لیره هم دو قرآن و مرقع را، صدی ده کمیسه دادم بقیه پول را یکصد و هشت لیره با بقیه کتاب‌ها و یک قرآن کوچک را با تمرها به طهران آوردم به آقا حسن آقا رذ نمودم.^۶

* * *

در همین خاطرات ابوالقاسم کسمائی آگاهی سفیری درباره مجموعه مؤسس خان ارمنی رئیس اداره انحصار دخانیات نوشته است که هم نقل می‌شود:

[۳۳۱-۳۳۲] نظر به آنکه مؤسس خان عتیقه‌جات می‌خرید و می‌فروخت خود در منزلش که در خیابان امیریّه ساختمان ملکی داشت در اندرون اطاقی ترتیب داده بود مانند موزه. کلیه اشیاء عتیقه‌اش از هر قبیل زیرخاکی، مسکوک طلا و نقره، زری‌های قدیم و شاه‌عباسی، فرش‌ها، چند تخته نقاشی، کتاب‌ها، مرقع، کارهای دست‌دوزی و غیره و یک کلکسیون تمبر باطله که شهرت جهانی داشت در آن اطاق دیده می‌شد. من با ایشان آشنا شدم. کم‌کم کار به رشته صمیمیت و دوستی کشید. چون خودش نجیب و اصیل بود خانواده و اشخاص نجیب را هم به خوبی تشخیص می‌داد. نسبت به من خیلی محبت داشت و علاقه‌مند شد. مرا در قسمت عتیقه‌جات که متخصص نبودم از گفتن و نشان دادن مطلع می‌فرمود. چند فقره برایش اشیاء عتیقه ابتیاع کردم. یکی دو فقره هم فروش کردم. تومانی یک ریال که عبارت از صدی ده بوده باشد پس از انجام معامله حق‌الععمل می‌داد. انجیلی خطی به خط ارمنی روی پوست آهو نوشته بودند به مرکب سیاه مربوط به هشتصد سال پیش که یک ارمنی از کلیسای بزرگ تغلیس در انقلاب اکتبر روسیه به طهران آورده بود. مؤسس خان به وسیله دکتر ابراهیم خان محبوبیان همدانی عتیقه‌فروش به مبلغ هشتصد تومان ابتیاع کرد. انجیل را به من در منزلش نشان داد. انجیل تقریباً سی مجلس نقاشی مینیاتور با طلای اصل کار نقاش ایتالیایی داشت. کتاب عجیبی بود. فرمودند کسمائی با اینکه تو می‌دانی من خودم نقاشم و به این انجیل نهایت علاقه‌مندم و خوب ملتفت هستم انجیل مصور وجود ندارد و در تمام جهان انجیل مصور همین است که به دست من افتاده و منحصر و جزو عتیقه گرانبهاست آن هم کار استاد ماهر ایتالیایی، نظر به آنکه مقروضم و طلبکار فشار آورده برای حفظ شرافت و حیثیت خود حاضر شدم این انجیل را به قیمت ده هزار تومان بفروشم و پولش را به قرضم بدهم. مستر چک رئیس شرکت نفت انگلیس ایران آمده در خانه من این انجیل را دیده طالب شده به پنج هزار تومان بخرد و نداده‌ام. تو برو نامبرده را ملاقات کن و بگو اگر حاضر است ده هزار تومان یک چک بانکی بنویسد به شرطی که هزار تومان هم دلالی به تو بدهد.

۶ همان، ص ۱۶۵-۱۷۱ (گزیده).

۵ منظور کمیسیون است.

مستر چک قدری عتیقه‌شناس بود و بالغ بر چهارصد هزار تومان به وسیله سلیمان کلیمی انواع عتیقه‌جات به مرور ایام به لندن فرستاد. علاوه بر ریاست نفت، تجارت این کار را هم داشت. من به شرکت نفت رفته توسط مصطفی فاتح اصفهانی معاونش قضیه انجیل را به طوری که مؤسس خان گفته بود اظهار کردم. مستر چک گفت روز اول که انجیل را دیده‌ام پنج هزار تومان طالب شدم بخرم ندادند، حالا هم همان پنج هزار تومان حاضرم ابتیاع کنم. عادت من این است در معاملات یک کلمه می‌گویم و حرفم را هیچ وقت دو تا نمی‌کنم. برو به مؤسس خان بگو هرگاه حاضر است بیا پنج هزار تومان چک بنویسم بدهم. دو بیست تومان هم به تو می‌دهم. من آمدم به مؤسس خان گفتم. مؤسس خان حاضر نشد کمتر از ده هزار تومان انجیل را بدهد و نگاه داشت. بعد از فوت مؤسس خان دیگر نمی‌دانم انجیل چه شد. آیا آن را فروخته‌اند یا حالا هم دارند.

کلکسیون تمبر باطله مؤسس خان معروف بود. می‌گفت سه کلکسیون تمبر معروف در جهان هست: ۱. متعلق به امپراطور انگلیس ۲. یک لرد امریکایی ۳. مال من. می‌گفت تمبری دارد که زمان تصدی مسیونر توسط او طراحی و چاپ شد، تمبرهایی است زرد کم‌رنگ. گفت به حاج معین‌التجار بوشهری نوشتم یک سری تمام برای من ابتیاع کند. معین هم خریده فرستاد. ششصد تومان قیمت آن را از من گرفت. حالا همان سری بوشهر را از من دوازده هزار تومان می‌خرند نمی‌فروشم و نباید هم بفروشم. برای آنکه باید در کلکسیون تمبر خودم بماند.

مؤسس خان نقاش معروفی بود. متخصص در نقاشی اقسام مورچه و اقسام زنبور که نقاشی کردن این دو جانور از قراری که می‌گفت کسی بتواند طبیعی همان طوری که خلق شده‌اند بکشد نهایت استادی می‌خواهد و خیلی حوصله لازم است و یک آلبومی از آن نقاشی‌ها تشکیل داده بود. دادند مدتی تماشا کردم. بسیار چیز عجیبی بود. فرمودند این هم قیمت دارد و یادگار من است در خانواده‌ام.

Nameh-ye Baharestan: vols. 8-9, 2007-2008, ser. nos. 13-14

Notes on Manuscripts

Iraj AFSHAR

This section is devoted to information found in the works of western travelers and others about market for manuscripts in oriental countries. Five reports are included in this issue.

1. Arthur Christensen's Mission to Purchase Manuscripts: This is quoted from the Persian translation of Christensen's own report about his travel to Iran for purchasing manuscripts.

2. The British Government's Orders Concerning the Purchase of Manuscripts: This is one of the specifics of the government of England's order to the British ambassador to the court of Fath'ali Shāh, Sir Gore Ouseley, about the purchase of Persian manuscripts.

3. Manuscript Sales: Portions of the memoirs of 'Emād al-Salṭaneh Sālur about manuscript sales in Iran.

4. Costs of copying and costs of Manuscript production During the Reign of Moḥammad Shāh: Passages from Letters From Iran, by Charles and Edward Burgess concerning the costs of copying during the time of the Qājār king, Moḥammad Shāh.

5. Sale of manuscripts in Istanbul and Egypt: Passages from the memoirs of Abolqāsem Kasmā'i about his taking several manuscripts to Cairo and Istanbul for sale.